



آموزش هنر در مدارس و آموزشگاهها؛ ضعفها و ضرورتها

# کوثر باید، نه تکثر

یاسر عرب



یادداشت‌ها

## ۱- از فلسفه هنر تا هنر فلسفی

چیستی هنر را از دریچه فلسفه‌های مضاف می‌توان با چند رویکرد به نظاره نشست که ما کنون در مقام تبیین آن نیستیم، اما با جهشی از همین مقدمه به موخره‌اش، آگاهیم که نسبت بین هنر و فلسفه اگر عاقلانه دریافت شود، دو دیدگاه متضاد رخ می‌نماید که یکی با رنگ و بوی حقیقت به مثابه (هنر آنچه که باید باشد) و دیگری با گره زدن زلف با واقعیت (هنر آنچه که هست)، هر کدام از ظن خود یار هنر است و صد البته راه خیر از میان این دو می‌گذرد.

## ۲- علت بند یک

بند یک، بدان جهت رقم خورد تا یادآوری باشد که تحلیل ضعف‌ها و ضرورت‌های آموزش هنر، هر چند ناخودآگاه، دل‌بسته به یکی از این دو نوع منظر بوده و صد البته از آنجا که قرن اخیر جولانگاه تمتع بشر و یافتن (شما بخوانید یافتن) فلسفه برای وجوه متکثر تمتع است، لاجرم در فلسفه و آموزش هنر نیز غلبه با فلسفه‌های تحلیلی و هنر مدرن است.

## ۳- تعریف مفهومی

اما نسبت ما با چنین شرایطی چیست؟ پیرو هستیم یا پیشرو؟ هنر را دانش می‌دانیم یا بینش؟ مهارت می‌پنداریم یا صنعت؟ اساس است یا ابزار؟ و بدایت است یا غایت؟

پاسخ به این سؤال و صدها سؤال دیگر موجب می‌شود ضعف‌ها و ضرورت‌های آموزش هنر در چشم ما قلب یا عکس شود.

## ۴- مربی آری، معلم نه

لیکن با همین خرده فهم حقیر چنین به نظر می‌رسد که سه عنصر بینش، دانش و مهارت هر سه برای رهرو هنر شرط لازم است (اما نه کافی) و جمع این سه (در کارگاه شاید اما) در ناکجاآبادی به نام کلاس ممکن نیست و نیز به دست مربی شاید، اما به دست معلم صورت نمی‌گیرد و اصولاً اساسی‌ترین رکن آموزش یعنی ایجاد بینش، بیشتر یاد گرفتنی است یا یاد دادنی!! و در این وادی وظیفه مربی بیشتر باز کردن گوش روح شاگرد است تا سخن گفتن.

## ۵- از ماست!

نفس استاد نقاش در پس گوش شاگرد نغمه‌سرا بود تا دستانش نلرزد و دست استاد سفالگر دست‌های شاگرد را به حمایت دور گل رُس پناه می‌داد و آن زمانی که چشم شاگرد با دلهره بر چرخش کوزه گلین بود، نگاه استاد چشم او را می‌پایید و ضرب‌آهنگ مضطرب قلبش را می‌خواند. در قالی بافی نیز نقش، دست به دست می‌چرخید و قبل از حضور ماشین (مظهر ابزار و تمتع) و فرش ماشینی (ثمر این صنعت)، در پشت دار قالی صد گره از دل شاگرد باز می‌شد تاده گره با دستش بر فرش می‌نشست و روح کیهانی بافنده و نوازش دست‌هایش دل سخت رشته‌ها را نرم می‌کرد تا بشود مظهر این مثال که (قالی کرمان است هر چه پا بخورد بیشتر گل می‌کند) و قس علی‌هذا ... نه جزوه بود و نه جزوه‌نویسی و هنر مظهر تجلی بود، نه تظاهر.

## ۶- که بر ماست!

امروزه پرسش از نیت دانشجوی هنر نه تنها سبک‌سری، بلکه حماقت می‌نماید؛ در حالی که هنر به مثابه تجربیدی‌ترین خروجی انسان، ریشه‌ای جز در همین نیت ندارد. شاید به همین علت است که عقل فُشَل و دو نیم شده که معاش را از معاد جدا می‌بیند، ضمن وزش تکنیک هنری به هنرمند امروز توصیه و حتی القا می‌کند که: «هنرمند باید صد چیز داشته باشد که صدمین چیز هنرش باشد».

## ۷- کنترت!

شتاب! از محوری‌ترین نمادهای قرن حاضر است (که مطول را مختصر و مختصر را نیز مهجور می‌کند) اما این شتاب (حال به هر دلیل از دسیسه تا دغدغه!) در عرصه آموزشی هنر نه تنها تحویل هنرجویانی سطحی را کنترت می‌گیرد! بلکه با غفلت تمام از این هنرآموزان، معلمان فردا را رقم می‌زند و این چنین قاعده رشد نفسانی (و نه توسعه روانی) و شکفتن غنچه هنر در دل هنرجو تبدیل به یک استثنا خواهد شد.

## ۸- کوثر باید، نه کنتر!

تاریخ هنر را چون رمان مطالعه کردن، تاریخ سینما را شنیدن و به علت کمبود وقت ندیدن!! مکاتب نقاشی را نچشیدن، خلاصه! آثار بی‌بدیل را تورق کردن،

فی‌المجموع از ادبیات فهمیدن و دائم از این شاخه به آن شاخه پریدن و به جایی نرسیدن و دست آخر با مدرک (بدون درک) کارشناسی، چرندگو و کافه‌نشین دود شدن و نسکافه نوشیدن و از بستر واقعی زندگی جامعه و دغدغه‌های خلق‌الله چیزی نفهمیدن و دست آخر بد و بیراه گفتن به اولیای امور و هستی و نیستی خود را در تایید هم‌پیماله‌های خود دیدن و در تقلید از هنر مدرن، روییدن و بر هر آنچه نام غیر ایرانی دارد سر به سجده سائیدن، کجا؟ و خلوت گزیدن و بر صیقل دل استمرار بخشیدن و دل از دنیا بریدن و گوش به عالم ملکوت سپردن و زبان در عالم ملک گشودن و معقول را در کسوت محسوس پیچیدن و بی‌اعتنا به خوش آمد یا نیامد اصحاب بلندگو حرف حق را زدن و ره حق جویندن و حق پوییدن و رهرو ره استاد و مربی بودن و ورودی و خروجی هنر خود را از اقسام رزق دیدن کجا؟

## ۹- اینه طغی!

راه هنرآموزان معاصر اغلب به دو وادی انزوا یا طغیان ختم می‌شود و این بیراهه بی‌شک ریشه در عدم واقع‌بینی دارد (واقع‌بینی به مثابه نبود خیال‌بافی در اندیشه و شهوت‌رانی در انگیزه) چرا که به‌زعم عقل سلیم، هنرمند قبل از آنکه هنرمند باشد، انسان است و تعریف هنر درست و هنرمند درستکار و درستی آموزش هنر و بایدها و نبایدها و ضعف‌ها و ضرورت‌هایش، سخت بسته به تعریف انسان و مبدأ و مقصد اوست.

## ۱۰- مثالی چون تله تئاتر!

بی‌هویتی! یکی دیگر از خروجی‌های هنر امروز است که بعد از دلالت بر بی‌هویتی انسان معاصر (در تمام وجوه)، نشانی هم از دل مرعوب هنرآموزان ما و سر تسلیم آن‌ها بر نظریه ابلهانه جدایی فرم از محتوا دارد.

می‌گویید نه؟ فرم معوجی به نام تله تئاتر که نه تله است و نه تئاتر، در زیر کدام بوته بیابانی (شما بخوانید آلمان) به عمل آمده؟ و مقصود و منظورش چیست؟ قالب و محتوایش چگونه باهم همخوانی دارد؟ آقایان همین یک مصداق را که سال‌هاست می‌پرورانند تبیین بفرمایند، از سر بنده و امثال بنده هم زیاد است.